



HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	Vol. 55, No. 2: Issue 111, Autumn & Winter 2023-2024, p. 115-130	
Online ISSN: 2538-4171	Print ISSN: 2008-9112	
Receive Date: 2017-12-26	Revise Date: 2018-07-10	Accept Date: 2021-11-03
DOI: https://doi.org/10.22067/epk.2021.43341.0	Article type: Original	

Qayṣarī and Mullā Ṣadrā on How God's Attributes Are Established in His Essence

Farhad Rahimpoor Shahmarvandi (corresponding author)

Email: farhad.rahimpoor20@gmail.com

Dr. Abbas Javarehshkian

Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Seyyed Morteza Hosseini Shahrudi

Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

Through a descriptive-analytical method, this article tries to analyze the meaning and reasons of identity between the Divine Essence and His Attributes, the viewpoint of Qayṣarī and how it differs from other mystics' views, and the viewpoint of Mullā Ṣadrā and how it differs from or shares with that of mystics including Qayṣarī. Qayṣarī believes in the identity between attributes and essence both in the status of Essence and in Divine Abode. According to Qayṣarī, the entification (*ta'ayyun*) other mystics take as first is in fact the same as the state of oneness (*wāḥidiyya*), and the state of unicity (*aḥadiyya*) is the same as the state of the Essence. Attributes in the status of Essence have unity in an absolute and integrated way; on the other hand, in Divine Abode, which is the manifestation of Essence, the unity is considered as an aspect in the form of an illuminative relation, rather than a categorical relation which is of quiddity and necessitates multiplicity in Essence. To understand this problem, we can take help from the concept of philosophical secondary intelligibles in Mullā Ṣadrā's philosophical system in which the multiplicity of intelligibles does not necessitate the multiplicity of reality. In this philosophical system, the relationship between essence and its attributes is the same as the relationship between existence and quiddity, where existence has priority in terms of reality, and quiddity has posteriority in the metaphorical sense. In other words, in context of understanding, the attributes and aspects of the Real are hierarchically posterior to Essence.

Keywords: Qayṣarī, Mullā Ṣadrā, unity of the attributes, essential attributes, relative attributes.





HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۱ - پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۳۰ - ۱۱۵
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۷۱	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۷/۰۴/۱۹
DOI: https://doi.org/10.22067/epk.2021.43341.0	نوع مقاله: پژوهشی

چگونگی تقرر صفات خداوند در ذات او، از دیدگاه قیصری و ملاصدرا

فرهاد رحیم پور شهماروندی (نویسنده مسئول)

farhad.rahimpoor20@gmail.com

دکتر عباس جوارشکیان

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سید مرتضی حسینی شاهرودی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در این نوشتار سعی شده با روش تحلیلی توصیفی، ابتدا منظور از عینیت صفات با ذات حق همراه با دلایل، بعد عینیت صفات با ذات حق از نظر قیصری بررسی شود و تفاوت قیصری در این مورد با دیگر عرفا بیان گردد و بعد از آن عینیت صفات با ذات از نظر ملاصدرا و تفاوت و اشتراک آن با عرفا از جمله قیصری بررسی شود. قیصری به عینیت صفات و ذات هم در مقام ذات و هم در صقع ربوبی قائل است. تعین اول عرفای دیگر در نزد قیصری همان مقام واحدیت دیگر عرفا است و مقام احدیت همان مقام ذات حق است. صفات در مقام ذات به صورت اطلاقی وحدت دارند که این وحدت به صورت حیثیت اندماجی در نظر گرفته می شود در مقابل در صقع ربوبی که تجلی مقام ذات است وحدت به نحو حیثیت شأنی که به صورت اضافه اشراقی است، می باشد نه اضافه مقولی از جنس ماهیت تا تکثر در ذات به وجود آید. فهم این مسأله را می توان به کمک دستگاه فلسفی ملاصدرا در مورد معقولات ثانی فلسفی کمک گرفت که تکثر معقولات به تکثر متن نمی انجامد. در این دستگاه فلسفی رابطه ذات با صفاتش مانند رابطه وجود با ماهیت است که وجود تقدم بالحققیقه نسبت به ماهیت، و ماهیت تأخر بالمجاز نسبت به وجود دارد. به عبارت دیگر صفات و شئون حق در مقام فهم تأخر رتبی نسبت به حق تعالی دارند.

واژگان کلیدی: قیصری، ملاصدرا، توحید صفاتی، صفات ذاتی، صفات اضافی.

مقدمه

فیلسوف و عارف و متکلم در این جهت هم سخن هستند که شناخت کنه ذات و صفات و درک کامل ذات غیب الغیوبی خداوند برای هیچ کس ممکن نیست، زیرا نخستین شرط شناخت، احاطه‌ی عالم بر معلوم است؛ که چنین چیزی در مورد ذات و صفات خدا محال است.

در این عالم که خارج از همه عوالم است فقط هویت ذات الهی مطرح است. هیچ ملک مقرب و هیچ پیامبر مرسل‌ی آن را درک نکرده و در آن راه نیافته است. بیان پیامبر اسلام (ع) که فرمود: "ما عرفناك حق معرفتك" اشاره به این عالم است.

طرح مسأله

در بحث واجب الوجود راجع به عین ذات بودن صفات خداوند سخن گفته شده است که صفات خارج از ذات منجر به نقص واجب الوجود می‌شود منظور صفات ذاتی خداوند است که عین ذات او می‌باشند؛ یعنی با وجود کثرت مفهومی، ولی وحدت مصداقی دارند خدای تعالی یک حقیقت بیش نیست و آن وجود است. و اسماء و صفات از همین یک حقیقت انتزاع می‌شوند. لذا کثرتی در ذات احدی نیست. اگر کثرتی در اسماء و صفات او دیده می‌شود از ضعف ادراک انتزاع کننده است و الا برای واصل به مقام احدیت که مقام فناست، جز خدا هیچ نیست.

برای روشن شدن و اهمیت بحث عینیت صفات با ذات، از نظر قیصری و ملاصدرا، در هر دو جنبه معنانشناسی و وجودشناسی، پرسش‌هایی مطرح است که قبل از هر چیز باید مشخص شود که اولاً خداوند در مرتبه ذات چه صفاتی را دارد؟ ثانیاً ارتباط خداوند با این صفات ذاتی چگونه است؟ آیا صفات خداوند عین ذات اویند یا زاید بر ذات‌اند؟ اگر عینیت دارند، سازگاری آن‌ها با غیریت هر صفتی با موصوفش چگونه است؟ حاصل آن‌که مقصود از عینیت صفات با ذات حق چیست؟

انواع صفات خداوند

فلاسفه، عرفا و شارحان آنان، از جمله، (ابن سینا، التعليقات: ۸)، (ملاصدرا، مفاتیح الغیب: ۴۸۸)، (ابن عربی: باب ۷۳) و (قیصری، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم: ۲۳۷) در آثار متعدد خود، بحث ذات و چگونگی نسبت صفات با ذات الهی را پی گرفته‌اند، از بیان احکام عمومی صفات، نظیر تعریف، تقسیم، تعدد، زیادت و عینیت صفات با ذات از لحاظ مصداقی و عینیت یا تغایر از لحاظ مفهومی صفات، از مسائلی است که هیچ یک از نگاه اندیشمندان اسلامی پنهان نمانده است.

در توضیح انواع صفات باید گفت که پاره‌ای از صفات خدا آن صفاتی است که عین ذات او است نه زاید بر ذات آن؛ مانند حیات، قدرت و علم، که صفات ذاتی‌اند. پاره‌ای از صفات، برای انتزاع آن‌ها باید وجود مخلوقات را از دیدگاه خاصی در نظر گرفت قوام این صفات به اضافه و لحاظ رابطه بین خدا و خلق است و از مقایسه فعل با ذات انتزاع می‌شود و تحقیقشان محتاج به این است که ذات قبل از تحقق آن صفات محقق فرض شود، مانند خالق و رازق بودن که صفات فعلی هستند، و این گونه صفات زاید بر ذات و منتزاع از مقام فعلند. هم‌چنین رحمت و مغفرت و سایر صفات و اسماء فعلی خدا که بر خدا اطلاق می‌شود.

عینیت صفات

وقتی گفته می‌شود خدا عالم است، می‌توان از دو نوع «وحدت» سخن گفت: الف) وحدت مفهومی، ب) وحدت مصداقی. مقصود از وحدت مفهومی این است که بگوییم همان معنایی را که از لفظ «خدا» دریافت می‌کنیم، از لفظ «عالم» نیز می‌فهمیم، و به اصطلاح «ما وضع له» هر دو یکی است. در بحث عینیت ذات با صفات، این نوع وحدت مد نظر نیست و این نوع وحدت باطل است، زیرا هیچ خردمندی آن دو را از نظر مفهوم و موضوع له یکی نمی‌داند. مقصود از وحدت مصداقی نیز این است که در مورد غیر خدا، مانند «زید عالم است» در خارج با دو واقعیت روبرو هستیم: الف) وجود زید، ب) علم زید، که وی فاقد آن بود و سپس دارای آن شد. قائلان به عینیت ذات و صفات الهی می‌گویند در مورد خدا، دو واقعیت وجود ندارد؛ بلکه سراسر ذات او را علم، قدرت و حیات تشکیل می‌دهد، نه این‌که ذاتی دارد و علمی و قدرتی و حیاتی. عینیت صفات با ذات الهی به این معناست که وجود خداوند سجان در مرتبه ذات خود با قطع نظر از انضمام معانی و یا اعتبار کیفیات و حالات مختلف، مصداق حمل مفهوم آن صفات است و نیازی به حضور یک معنای سلبی و یا نسبی نیز ندارد. (جوادی آملی: ۹ / ۵۷۵ و ۵۷۴).

عینیت در مقابل عروض و زیادت است وقتی می‌گوییم خداوند با صفاتش عینیت دارد یعنی این‌که با صفاتش وحدت دارد نه اتحاد، اتحاد بین دو شیء به این صورت قابل تصور است که وجود واحدی به آن دو وجود نسبت داده شود، نه آن‌که دو وجود باشند که به یک وجود موجود شوند.

در نگاه عرفانی، رابطه خداوند با صفاتش رابطه تقابلی نیست که از صفات ذات خود تمایز تقابلی داشته باشد بلکه رابطه خداوند نسبت به صفات و احکامش رابطه احاطی است که نسبت به آن‌ها تمایز احاطی دارد.

عرفا عینیت صفات ذاتی حق را با ذاتش را قبول دارند یعنی این که به حسب هویت و وجود، یعنی مصداق آن‌ها، حقیقت واحد است و آن‌ها به حسب مصداق هیچ مغایرتی با یکدیگر و نیز با ذات واجب مغایرتی ندارند. (جوادی آملی، ۹: ۵۷۷)

اثبات عینیت صفات با ذات و تغایر مفهومی آن‌ها با یکدیگر

ملاصدرا بر اساس نظریه اصالت وجود، و براهین اصالت وجودی از جمله برهان «صدیقین» توانست وجود ذات خداوند همراه با مراتب توحید، از جمله توحید صفاتی آن را اثبات کند. بر اساس این برهان، که بر پایه اصالت وجود بنا شده است، آن حقیقت اصیل در خارج دارای مراتبی است که بعضی کامل و بعضی ناقص، بعضی شدید و بعضی ضعیف هستند. ملاک اختلاف کامل و نقص همان حقیقت وجود است که دارای تشکیک است. بر اساس حقیقت وجود، چون حقیقت وجود بسیط است اگر آن را صرف الحقیقه لحاظ کنیم آن واجب الوجود است که دارای اتم کمالات و اشد درجه وجود است. (صدرالدین، اسفار: ۱۵/۶) چون واجب الوجود وجود محض است و وجود محض، بسیط الحقیقه است و بسیط الحقیقه، کل اشیاء است، پس حق تعالی تمام کمالات هستی را دارد و مستجمع تمام صفات کمالیه است؛ چون اگر تمام کمالات نباشد، یعنی صحیح باشد که بعضی کمالات از او سلب شود، مرکب از یک وجدان و فقدان آن کمالی است که از او سلب خواهد شد. حال آن که گفتیم او بسیط است پس کل او علم، قدرت، حیات و همه دیگر صفات کمالیه است. (صدرالدین، اسفار: ۹۶/۶)

صدرالمتألهین بر وحدت ذات و صفات خدا این چنین استدلال می‌کند: موجودی که در حد ذات دارای کمال باشد، برتر از موجودی است که در حد ذات، فاقد کمال بوده و بعداً آن را دارا گردد؛ زیرا کمال فرض نخست بالذات بوده و کمال فرض دوم به صفات است، و مسلماً کمال بالذات برتر از کمال بالغیر است، هر چند این غیر، صفات او باشد، و واجب الوجود باید در درجه بسیار برتر از کمال و جمال و شرف قرارگیرد، زیرا او مصدر همه کمالات است. هرگاه کمال خدا بنفسه نباشد و به ضمیمه صفات کامل گردد، در این صورت این مجموعه، اشرف و اکمل از ذات مجرد از صفات خواهد بود، درحالی که مجموعه از ذات و صفات، معلول ذات بوده و لازمه آن اشرف بودن معلول از علت است. (صدرالدین، اسفار: ۱۱۹/۶).

دلایل عینیت صفات با ذات حق

1- اگر اسماء الهی و صفات به لحاظ مصداق، با ذات واحد واجب تعالی مغایر باشند، لازمه اش این

است که اگر واجب باشند، تعدد واجب لازم می‌آید چون مغایر با واجب‌اند، و اگر آن‌ها ممکن باشند باید ذات نیز ممکن باشد (جوادی آملی: ۵۷۷/۹) و واجب الوجود بالذات نمی‌تواند واجب الوجود من جمیع الجهات باشد. زیرا ذات، وجود ازلی دارد و صفات نسبت به ذات جهت دارند و جهت نمی‌تواند عین وجوب باشد. پس این صفت داخل در خود ذات نیست و وقتی داخل ذات نباشد ذات به خودی خود فاقد این صفت است. (صدرالدین، اسفار: ۱/۱۳۸).

به تعبیر دقیق‌تر، اگر صفتی از صفات واجب نسبت به او ممکن باشد این امکان به وجود او سرایت می‌کند و موجب می‌شود که وجود او نیز برای او ضرورت ذاتی نداشته باشد. بنابراین همان‌گونه که ذات خداوند برای ضرورت وجود کافی است، هم چنین خود ذات برای ضرورت همه صفات او کافی است.

1- اگر صفات کمالیه حق تعالی، مانند علم، قدرت، حیات و... چنان‌چه گفته شد، عین ذات او نباشند، و زاید بر ذات باشند یعنی مرتبه وجود ذات مصداق آن صفات نباشد، ذات مشتمل بر کثرتها می‌شود. زیرا کثرت صفات کمالیه، باید اقتضای ذات‌های متعدد باشد، در صورتی‌که در واحد من جمیع الوجود جهاتی که اقتضای کثرت کند نمی‌تواند باشد. (صدرالدین، اسفار: ۱/۱۱۹).

2- اگر صفات کمالیه عین ذات نباشند لازم می‌آید ذات در مرتبه ذات فاقد کمالات باشد و به حسب ذات بذاته ناقص و به غیر کامل گردد. (صدرالدین، اسفار: ۶/۱۱۸).

3- اگر صفات کمالیه زاید بر ذات باشند، یا غیر این صفات را به خداوند داده است که امر محال است و با وجود وجوب نمی‌سازد و یا خود به ذات اضافه کرده است که اجتماع قابل و فاعل در ذات بسیط لازم می‌آید. (صدرالدین، مبدأ و معاد: ۸۹).

4- هر صفت کمالی که موجود از آن روی که موجود است بدان متصف گردد آن اتصاف دگرگونی و تجسم لازم نیاورد، زیرا از نظر عقل آن کس که کمال او به ذات خودش است، برتر و بالاتر است از آن که کمالش به واسطه صفت زائد و یا به واسطه امری زائد باشد و هر نیازمندی که در ذات خود نیاز به غیر داشته باشد ممکن است، نه واجب الوجود، و این امر خلاف برهان واجب الوجود من جمیع الجهات است. (صدرالدین، مفاتیح الغیب: ۵۹۶).

5- از آن‌جا که واجب الوجود، صرف الوجود، حقیقت وجود است که بالاتر از آن فرض نمی‌شود و او تنها وجودی مستقل است و ماسوای او که همان افعال و آثار (و صفات) او هستند هیچ قوامی بدون وجود مستقل ندارد بلکه از تعینات و تجلیات آن وجود کامل و مستقل هستند. (صدرالدین، اسفار: ۱/۱۵۱ و ۱۵۰).

6- وجود در جمیع مراتب وجودی، عین علم و قدرت و سایر کمالات است و از طرفی، قدرت و

کمالات وجودی چون از شئون وجودند با وجود عینیت دارند. خارج از مقولات جوهر و عرض می‌باشند و داخل در مقوله‌ای از مقولات نیستند؛ حقایق وجودی مثل اصل وجود در داخل ذات احدیت و به نحو صرافت و استقلال تام تحقق دارند، و در ممکنات به نحو اضافه و انتساب اشراقی و عین ربط به حقد و استقلال ندارند، و به این اعتبار، همان‌طوری که وجودات امکانی حقیقت وجود نیستند و اثر حقیقت وجودند، علم، قدرت و اراده هم در مراتب امکانی، ظل وجود علم، اراده و قدرت حق می‌باشند. (آشتیانی: ۲۳۴ و ۲۳۳).

اشکال بر عینیت صفات با ذات

اشاعره معتقدند که صفات خداوند مانند خداوند قدیم و در عین حال زائد بر ذات او هستند، چون اگر صفات عین ذات باشند و صفات همانند ذات قدیم باشند تعدد قدما بوجود می‌آید. (الجاحظ: ۲۴۸ و ۲۴۷).

پاسخ به اشکال

۱- امتناع تعدد واجب در وجود: اگر چیزی که صفت چیزی دیگر است مانند عالم برای انسان که محتاج است که عالم بر انسان قائم باشد، هر چه به چیزی دیگر قائم است؛ و هر چه وجوب وجودش به دیگری تعلق داشته باشد واجب الوجود فی ذاته نیست و فی نفسه ممکن است. (صدر الدین، مبدأ و معاد: ۸۳) پس جمیع صفات خواه صفات واجب الوجود و خواه صفات ممکنات همه با این وصف ممکن می‌شوند. اگر صفت در ذات خدا تقرر داشته باشد و قائم به آن باشد، چگونه می‌شود که صفت و صاحبش هر دو واجب الوجود باشند و حال آن‌که امتناع تعدد در واجب الوجود به اثبات رسیده است. (صدر الدین، اسفار: ۶ / ۱۱۲ و ۱۱۱).

هر صفت کمالی که ساری در ذات حق است باید برای حق بالذات ثابت باشد؛ چون معطی شیء و فاعل صفات کمالی، فاقد کمال نخواهد بود. جمیع صفات کمالی برای ذات ثابت است و با وجود عینیت دارد. چون اگر صفات کمالی در مقام ذات ثابت نباشد و صفات کمالیه زائد بر ذات باشند، باید معطی کمال فاقد کمال باشد؛ و باید ذات وجود در اتصاف این کمالات و افاضه این کمالات احتیاج به مبداء علم و ادراک و قدرت و اراده دیگری داشته باشد. (آشتیانی: ۲۲۵).

دیدگاه قیصری درباره نسبت صفات با ذات

اعتبارات وجود در عرفان

اطلاق مقسمی: که اولین درجه وجود، همان ذات حق است، ذات حق همان وجود واحد شخصی و مطلق به اطلاق مقسمی است که همه اسما و صفات به نحو اندماجی وجودی، در ذاتش موجودند که همان «غیب هویت» است. در نگاه عرفا ذات واجب حقیقت صرف و وجود «لا به شرط» است ذات در این مرتبه هیچ تعینی ندارد و همه اوصاف بدون هیچ تعینی در او قرار دارند. آنان این مقام را «لا به شرط مقسمی» نامیدند. (قونوی، اعجاز الیقان فی تفسیر ام القرآن: ۱۱۶) وحدت او در این مرتبه وحدتی حقه و مساوی با وجود است و در مقابلش کثرتی وجود ندارد.

قیصری بیان می‌دارد ذات من حیث هی که همان اعتبار اطلاق مقسمی است، و رای لحاظ وجود صفت یا عدم صفت است که در این مقام نه می‌توان مقام ذات را منحصر به صفات ثبوتی کرد و نه در صفات سلبی منحصر ساخت. (قیصری، رسائل: ۸)

مقام احدیت: دومین اعتبار وجود عرفانی است که این مقام نیز وجود بحث، بسیط و خالص است که در آن همه قیود، اسماء و صفات، تعینات سلب و نفی می‌شود، «بشرط لا» «لا اسم له و لا رسم له». (قیصری، شرح فصوص حواشی جلوه: ۵)

این مرتبه مادون ذات بوده و مرتبه‌ای است که وجود مطلق در این مرتبه تعیین یافته است و از مرتبه اطلاق پایین آمده است مقام احدیت و مرتبه «به شرط لایی» نسبت به همه ماسوی قرار دارد که در این تعین کمالات و صفات و اسماء به صورت اجمال موجودند. (آشتیانی: ۲۴۷) چنانچه گفته خواهد شد این مقام همان مقام احدیت در نظر حکیم و ملاصدرا است که واجب الوجود من جمیع جهات است و وجوب صفت آن است.

مقام واحدیت: پس از تعین احدیت، در مرتبه نازل‌تر مرتبه واحدیت قرار دارد. پس از آن که ذات حق بر خود تجلی کرد مرحله تکثر مفهومی صفات آغاز شده است که این مفاهیم به حسب هویت و وجود با ذات واجب عینیت دارند و امتیازی از لحاظ وجود در کار نیست. (قیصری، شرح فصوص حواشی جلوه: ۲۸۷).

عرفا آنچه حکمای اسلامی درباره عینیت ذات و صفات الهی در مقام «به شرط لا» اثبات می‌کنند و هم‌چنین عینیت اسم و مسمی و یا مغایرت مفهومی آن‌ها با ذات و با یکدیگر را به لحاظ مقام «واحدیت» صادق می‌دانند نه احدیت. در مرحله واحدیت، عینیت صفات با ذات، و صفات با یکدیگر مطرح است. (آشتیانی: ۲۴۰).

مقام واحدیت یکی از مراتب تجلی و تعینات خداوند می‌باشد که همان علم ذات به ذات از حیث الوهیت یا تفصیل است. در این مقام صفات و احکام و نسب امتیاز علمی نسبت به هم‌دیگر دارند نه امتیاز

وجودی، که این صفات به طور مستقل از ذات حق تعالی موجود باشند امتیاز آن‌ها حقیقی نیست که دارای نفس الامری جدای از ذات حق باشند. (قونوی، رساله النصوص: ۳۲). این صفات دیگر مانند صفات اطلاقی خداوند نیستند که به صورت اندماجی و در خود ذات حق مندرج باشند بلکه این صفات و احکام نسب اشراقی ذات هستند که به صورت تفصیل و جدای از هم موجودند. در مقام واحدیت هر اسمی از اسماء حق مثل علم از قدرت و قدرت از اراده متمایز می‌شود در نتیجه صفات، تکثر یافته و با تکثر صفات، اسماء و مظاهر آن تکثر می‌یابند و بعضی از حقایق الهی (اعیان ثابته) از بعضی دیگر متمایز می‌شوند، پس حیات، علم و صفات دیگر، از آن جهت که مغایر با ذات‌اند به اشتراک لفظی اطلاق می‌گردد؛ در این مرتبه صفات با ذات مغایرند و هم‌چنین بین صفات تغایر مفهومی است.

در نگرش قیصری، اسماء در رتبه متأخر از ذات واقع‌اند؛ هیچ یک از صفات در مرتبه احدیت ذات ظهور ندارند چرا که ذات وجود صرف است، به مصداق کلام علوی کثرت و تغایری در کار نیست همین جا است که گفته می‌شود «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه». (نهج البلاغه، خطبه اول) در این جا جایی برای ظهورات نیست بلکه ذات فقط بر خود ظهور دارد.

تفاوت قیصری با عرفا در تعینات وجود

هر چند قیصری مانند دیگر عرفا و حکما به عینیت صفات با ذات باور و اعتقاد دارد اما تفاوتی در مراحل تعینات حق تعالی و تجلی‌شناسی خود با دیگر عرفا دارد.

در تصویر تجلی‌شناسی قیصری، نخستین تنزل مقام بی‌تعینی ذات، همان تعین ثانی یا مقام واحدیت دیگر عرفا است و مقام احدیت عرفا در نزد قیصری همان مقام ذات است که حتی از صفت و جوب و واجب الوجودی که صفات تعینات و جویی هستند فراتر است. دلیل این اختلاف آن است که در تحلیل قیصری از مراتب عرفانی، احدیت مقامی جدا از مقام ذات دیده نمی‌شود، بلکه احدیت چیزی جز یکی از دو لحاظ مقام ذات (احدیت و واحدیت) نیست. از همین جهت، در تصویر تجلی‌شناسی قیصری، نخستین تنزل از مقام بی‌تعینی ذات، همان مرتبه‌ای است که دیگر عرفا آن را تعین ثانی می‌خوانند. (یزدان- پناه: ۳۹۳)

قیصری آن‌چه حکما، درباره عینیت ذات و اوصاف الهی اثبات می‌کنند، را به لحاظ مقام واحدیت صادق دانسته، نه مقام احدیت به شرط لا؛ ولی مقام احدیت را که جمع الجمع است و کنه ذات باری را فراتر از هر گونه حدّ و رسم و منزّه از هر گونه گفتگو است، از این گونه احکام منزّه می‌شمارند. (جوادی آملی: ۹ / ۵۷۷).

در اندیشه قیصری و دیگر عرفا با آن که کثرت از مقام واحدیت نیز نفی می‌شود اما کثرت مفهومی و نسبی که ریشه و اساس کثرت خارجی است در مقام واحدیت تحقق دارد. کثرت مفهومی در مقام واحدیت به معنای آن است که جمیع حقایق در آن به لحاظ مصداق وحدت دارند ولی آن اسما و صفات به لحاظ مفهوم غیر از یکدیگر می‌باشند.

دیدگاه ملاصدرا درباره نسبت صفات با ذات

حکما نیز عینیت ذات و صفات را به معنایی که عرفا می‌گویند قبول دارند، یعنی این‌که به حسب هویت و وجود، یعنی مصداق آن‌ها، حقیقت واحد است و آن‌ها به حسب مصداق هیچ مغایرتی با یکدیگر و نیز با ذات واجب مغایرتی ندارند. صدرا در مورد عینیت صفات با ذات الهی می‌گوید: «معنی عینیت ذات با صفات در خدای متعال این است که همه صفات کمالی خداوند به يك وجود که همان ذات است موجودند و ذات او تمایز وجودی از صفتی از صفات ندارد و هم چنین هیچ يك از صفات تمایز وجودی از يك دیگر ندارند بلکه تمامی صفات در عین این‌که از نظر مفهوم مختلف‌اند وحدت مصداقی و وجودی با هم دارند. (صدرالدین، اسفار: ۱/ ۱۳۹ و ۱۳۸) وقتی می‌گویند واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع الجهات است منظور این است که در واجب الوجود جهت امکانیه ندارد. چنانچه در ممکنات هر چیزی که صفت چیز دیگر است محتاج است به این‌که به آن چیز قائم باشد و هر صفتی که وجوب وجودش به غیر باشد، بنفسه واجب الوجود نیست؛ در صورتی که صفات خداوند بنفسه واجب الوجود هستند یعنی عین ذات واجب هستند. (صدرالدین، اسفار: ۱۱۱/۶) و دیگر این‌که معانی و مفاهیم مختلف صفات از نظر مصداقی هیچ‌گونه مغایرتی با یکدیگر ندارند. (صدرالدین، اسفار: ۱۲۹/۶)

بنابراین از نظر ملاصدرا، معنای عینیت ذات و صفات این است که همه صفات کمالی خداوند به یک وجود که همان وجود ذات اوست موجودند و ذات او تمایز وجودی از صفتی از صفات ندارد؛ و هیچ یک از صفات تمایز وجودی از یکدیگر ندارند. بلکه تمامی صفات در عین این‌که از نظر مفهوم مختلف‌اند وحدت مصداقی و وجودی دارند که این مرتبه، مرتبه احدیت و هویت غیبیه است. (صدرالدین، اسفار: ۱۲۹/۶) نسبت صفات به ذات مانند نسبت ماهیت به وجود نیست؛ آن‌طور که وجود در نفس ذات خود و از حیث حقیقت خویش موجود است و ماهیت در حد ذات و از حیث نفس خویش موجود نیست، بلکه به وسیله وجود و به تبعیت وجود موجود است، هم چنین صفات و اسما الهی که در حد ذات و از حیث معانی و مفاهیم ذاتیه خویش موجود نیستند، بلکه از حیث حقیقت احدیت (که عبارت است از انطواء اسما و صفات در مرتبه ذات) موجودند. (صدرالدین، الشواهد الربوبیه: ۶۸).

مقام ذات از نگاه ملاصدرا

مقام واجب در حکمت، قسمی در کنار کثرات است، غیر از حقیقت صرف الوجود عرفا می‌باشد. اولین مرتبه ذات حق در نگاه فیلسوف، تعین «بشرط لایی» است؛ بینشی که ذات واجب را قسمی از اقسام مراتب وجود می‌داند. (صدرالدین، اسفار: ۱۶/۲) در نزد حکمای الهی مقام احدیت همان ذات واجب است که به آن مرتبه احدیت و هویت الغیبیه می‌گویند. که تمام صفات با هم‌دیگر و با ذات حق در این مرتبه وحدت دارند حکم به مغایرت بین صفات با یک‌دیگر و با ذات با این‌که در نفس الامر وحدت دارند مانند حکم عقل به مغایرت جنس از فصل در عقل بسیط است. (صدر الدین، اسفار: ۱۲۸/۶)

ملاصدرا مرتبه ذات احدیت را از آن جهت که وجود صرف است را چنین توصیف می‌کند: «مرتبه احدیت نه اسم دارد نه وصف و نه ماهیت، و به آن معرفت و ادراک تعلق نمی‌گیرد... او غیب محض و مجهول مطلق است و فقط از قبل لوازم و آثارش قابل شناخت است و این اطلاق امری سلبی است و مستلزم سلب همه اوصاف از کنه ذات اوست» (صدر الدین، اسفار: ۱۲۸/۲)

آن‌چه در سخنان حکما از جمله ملاصدرا محل بحث است، تبیین مرتبه ذات خداوند به عنوان اعتبار بشرط لاست، مراد حکما از بشرط لا، نفی تمام قیود و محدودیت‌ها و نقایص از مرتبه ذات الهی است. حقیقت ذات خداوند مرتبه‌ای از وجود است که بر خلاف سایر مراتب موجودات که آمیخته با قیود و محدودیت‌ها و شرایط وجودی هستند، مبرا از هر گونه قید و شرط می‌باشد، به عبارت دیگر وجود صرف است.

صدرا تلاش نموده که اعتبار بشرط لا را که در حکمت حقیقت وجود است را با وجود لا بشرط مقسمی عارف مساوی جلوه دهد. (صدرالدین، اسفار: ۲۵۲/۲) در نظر وحدت شخصیه وجود که نگاه نهایی ملاصدرا است بنا به وحدت اصل وجود، تشکیک در وجود به تشکیک در مظاهر وجود بر می‌گردد و بنا بر این مذاق برای وجود مراتبی متصور نمی‌شود هر آن‌چه غیر خداست هویت و استقلالی از خود ندارند همه شتون و تجلیات وجود صرف خداوند هستند. (صدرالدین، اسفار: ۲۴۵/۲) بنا بر وحدت شخصیه وجود ملاصدرا، وجود حق تعالی، همان وجود لا به شرط مقسمی است سایر مراتب وجود چیزی جز اعتبارات و تعینات وجود حق نیستند. صدرا و موافقانش تلاش دارند بر مبنای اصالت وجود، این درجه از وجود را دارای مصداق عینی و خارجی بدانند. (صدرالدین، اسفار: ۲۵۲/۲). اما بر اساس نظر حکما تحقق چنین اعتباری در خارج امکان ندارد فقط یک مفهومی اعتباری بیش نیست و این امر مورد تأکید حکمای اسلامی نیست. ملاصدرا در اغلب آثار خود مطابق جمهور حکما مشی می‌نماید (جوادی آملی: ۵۹۵/۹) یعنی مرتبه ذات همان وجود لا بشرط، که کمالات در این مرتبه وجوبی هستند در صورتی‌که

وجود بشرط لا در نزد قیصری چنانچه گفته شد از اعتبارات و تعینات ذات خداوند است.

نحوه تقرّر صفات محض اضافه در ذات واجب تعالی

وجود واجب، وجود صرف، بسیط و دارای وحدت حقه است. پس جهات متعدد و حیثیات متغایر در ذات واجب راه ندارد. بنابراین، هر کمالی وجودی مفروضی در واجب تعالی، عین ذات واجب و عین کمال دیگری است. لذا صفات ذاتی واجب تعالی، در مفهوم اختلاف و کثرت دارند، اما در مصداق و وجود خارجی یکی بیش نیستند. (صدرالدین، اسفار: ۶/۱۲۴).

ملاصدرا مانند قیصری معتقد است که واجب تعالی دارای صفات اضافی، مانند مبدئیت و خالقیت و امثال آنها، و این صفات زاید بر ذات و از ذات و از آن چه به آن اضافه می‌شوند متأخرند، و زاید بودن آنها اخلال در وحدانیت واجب تعالی نمی‌کند، زیرا که علو و مجد باری تعالی به نفس این صفات اضافه نیست، بلکه به آن است که ذاتش منشأ این صفات است. همه صفات اضافه به یک صفت که همان اضافه قیومیه حق تعالی است، (صدرالدین، اسفار: ۶/۱۰۶). باز می‌گردند و صفت اضافه قیومیه عین ذات است، و صفات اضافه محض هر چند زائد بر ذات اند لیکن به بساطت حق تعالی آسیب نمی‌رسانند، چون این صفات به نفس ذات او است. (صدرالدین، مبدأ و معاد: ۵۴).

ذات وجود صرف بحسب نفس ذات و باعتبار الوهیت و ربوبیت مقتضی صفات متعدد متقابل می‌باشد. (آشتیانی: ۲۳۷). این صفات در مقام احدیت خداوند عین ذات حق هستند چون در مقام ذات احدیت «کمال التوحید نفی الصفات عنه» لحاظ نمی‌شود. (آشتیانی: ۲۴۱؛ صدرالدین، اسفار: ۶/۱۲) البته قیصری اعتقاد دارد که مقام احدیت همان مقام ذات است و چیزی جدا از مقام ذات نیست. (یزدان پناه: ۳۹۳) هم چنین صفات سلبی، اضافات واجب به اشیاء با اختلاف و تعدد اسامی به معنی واحد و اضافه واحد نسبت داده می‌شوند، و آن معنی قیومیت ایجابیه است، پس مبدئیت واجب عین رازقیت اوست و بالعکس، و این دو عین رحمت و لطف‌اند و بلعکس. (صدرالدین: مبدأ و معاد ۵۴)

ملاصدرا و قیصری با نظر به وحدت شخصیه وجود و نظر به این که معلول شئون و تجلی علت است و وجود مستقلی از علت ندارد اضافه بین علت و معلول را اشراقی می‌دانند و نه مقولی. به این معنا که وجود معلول پرتوی از وجود علت و عین ربط و وابسته و عین اضافه به علت است. بنابراین غیر از مضاف الیه، یعنی علت و غیر از اضافه، که فعل و عین ربط به علت است، چیزی دیگری وجود ندارد، از این رو اضافه حقیقی است. (صدرالدین: اسفار: ۲/۲۴۵ و ۲۴۳؛ آشتیانی، ۳۸۰: ۲۳۹).

باید توجه داشت که نسبت دادن صفات فعلی به واجب تعالی به معنای آن نیست که غیر از وجود

واجب و وجود مخلوقاتش امر عینی دیگری به نام صفت فعلی تحقق می‌یابد و واجب تعالی به آن موصوف می‌گردد. بلکه صفات فعلی، یک سلسله مفاهیم اضافی است که عقل از مقایسه خاصی میان وجود واجب تعالی و وجود مخلوقاتش انتزاع می‌کند.

همان‌طور که صفات فعلی به یک صفت بر می‌گردند، صفات سلبی متکثر برای او وجود ندارد، بلکه همه آن‌ها به یک سلب بر می‌گردند، و سلوب دیگر تابع همان سلب است، و آن سلب «امکان» است. و سلب جسمیت و سلب عرضیت و غیر این‌ها همه در تحت آن یک سلب واقع است، چنان‌چه وقتی جماد بودن را از انسان سلب کنیم حجریت هم تحت همین سلب واقع است، و اگر چه در سلوب در هیچ حال تکثر نمی‌باشد. (صدرالدین، مبدأ و معاد: ۵۴).

صفات سلبی نیز زاید و عارض بر ذات اند چون در صفات سلبی از ذات تام و فوق تام سلب کاستی می‌شود و منشأ سلب، وجوب وجودی است که از هر کاستی مبراست و مقصود از صفت سلبی که می‌گویند متأخر و عارض بر ذات است همین سلب نقص است یعنی آن چیزی منشأ شد این نقص از ذات حق تعالی سلب شود.

صفات سلبیه محضه مانند قدوسیت، ازلیت که اتصاف حق تعالی به آن‌ها به یک صفت، یعنی سلب اتصاف به صفات نقص، باز می‌گردد و بازگشت تمام صفات سلبی به «سلب امکان» یعنی سلب نقص، از ذات حق تعالی است؛ پس صفات اضافه محضه و صفات سلبی، سبب تکثر در ذات نمی‌شود و ایجاد حیث‌های مختلف نمی‌کنند. (صدرالدین، مبدأ و معاد: ۴۶ و ۴۵) تا باعث تکثر در ذات حق شوند و هر کدام باعث محدود شدن ذات حق و دیگر صفات شوند.

از جهت دیگر تکثر در ذات، به علم ذاتی حق بر می‌گردد (یعنی علم ذات به ذات در مقام ذات)، زیرا علم حق به ذات و برای ذات خویش، موجب علم به کمالات ذاتی حق در مرتبه احدیت است، سپس محبت الهی، اقتضا می‌کند که ذات حق به هر یک از این‌ها، به طور تعیین ممتاز و جدا که در حضرت علمی دارند، ظاهر شوند، این ظهور سپس در خارج تحقق می‌یابد و در نتیجه تکثر در صفات ایجاد می‌شود. (قیصری، شرح قیصری بر فصوص الحکم: ۳۵ و ۳۴) پس صفات در نگاه عرفانی صفات داخل در ذات نیستند تا باعث تکثر در ذات شود بلکه تعینات حضرت حق هستند بلکه صفات ذاتی پیش از تعیین و تمایز به صورت اندماجی ذاتی و به صورت اطلاق مقسمی در مقام ذات موجودند.

اشتراک و افتراق ملاصدرا با قیصری در مورد نسبت صفات با ذات

ملاصدرا به تأسی از عرفا، با تأکید بر اصالت وجود، توانست عینیت صفات با ذات حق و مغایرت

مفهومی صفات را در مقام ذات یا همان مقام احدیت اثبات کند. با این تفاوت که عینیت ذات حق با صفاتش نزد عرفا در مقام واحدیت مطرح است که این مقام از تعیین و تنزل مقام علمی ذات است که صفات با ذات از لحاظ هویت و وجود عینیت دارند ولی نسبت به هم و ذات حق تغایر نسبی و مفهومی دارند.

قیصری به نفی صفات در مرتبه مقام ذات چه به صورت اجمال و چه به صورت تفصیل و منحاز از هم معتقد می‌باشند. حق تعالی در مقام ذات، وجود بحق بسیط و بی‌تعینی است که همه کمالات را به نحو اندماجی دارد و همه این کمالات به صورت اندماجی و متحد با یکدیگر، در آن وجود ثابت خواهند بود. یعنی می‌توان گفت آنچه حکما در مقام ذات برای خداوند اثبات می‌کنند و معتقد به عینیت هستند قیصری و دیگر عرفا نفی می‌کنند و آن را در تعیینات خداوند اثبات می‌کنند و به نفی صفات در مقام ذات معتقد هستند چون مقام ذات به دور از هر نوع تعیین و قید است و مقام او اطلاقی است. مقام ذات لا بشرط مقسمی است که عرفا از جمله قیصری آن را از هر گونه صفت آن‌طور که حکما می‌گویند منزه می‌دارند. مقام ذات در نزد ملاصدرا در «وجود به شرط لا» صدق می‌کند که «وجود به شرط لا» به این اعتبار مرتبه الهیه نامیده می‌شود یعنی بین صفت و موصوف که در وجود با هم وحدت دارند عقل حکم به مغایرت بین آن‌ها می‌کند. (صدرالدین، اسفار: ۱۲۸/۶).

نتیجه

خداوند و صفات و اسماء او یک حقیقت واحدند، تعدد و تمایزشان، تعدد و تمایز تحلیلی است؛ به گونه‌ای که به تعدد حیثیت‌های حقیقی نمی‌انجامد. چون اگر به حیثیات متعدد انجامید هر چه تلاش کنیم نمی‌توانیم دو چیز را یکی بدانیم. پس باید توجه داشت که تعدد حیثیت‌ها از ویژگی‌های و ساختار ذهنی و معرفت‌شناسی ما است که می‌گوییم وجود خدا از یک حیث علم، از یک حیث قدرت،... است؛ و حیثیت‌هایی که سبب تمایز افراد یا احکام از یکدیگرند، حیثیت‌های اعتباری‌اند نه حقیقی؛ اگر حقیقی باشند خلاف این برهان «واجب الوجود بالذات، من جمیع الجهات و حیثیات واجب است» می‌باشد. در نگاه فیلسوف تعدد حیثت مرتبه‌ای از هویت ذات احدیت است اما در نگاه عارف تعیینات جز تجلیات و مادون ذات احدیت غیب است.

بنابراین، باید گفت ذات حق از هر نوع تعینی حتی تعیینات مربوط به اسماء و صفات مبراست. در نگاه قیصری مقام ذات حتی از صفت و خوب و واجب الوجود فراتر است و هیچ صفتی در مقام ذات نیست. اما این نه به معنای تعطیل صفات در ذات آن‌طوری که معتزله می‌گویند، بلکه به معنای نفی

تمایز این صفات در مقام ذات از یکدیگر است؛ به گونه‌ای که به ایجاد تمایز و تعیین در ذات حق نیانجامد. صفات به نحو اندماجی در آن مقام وجود دارند.

در نگاه ملاصدرا بر اساس اصالت وجود، تمام صفات کمالیه را مراتبی وجودی و از مقوله وجود می‌دانست و این صفات و کمالات وجودی در مقام ذات، که همان مقام احدیت است را عین ذات و عین یک‌دیگر می‌دانست مصداقاً، و جدای از ذاتند مفهوماً. در عالم وجود، ذات و صفات باری تعالی از یکدیگر متمایز نیستند، همان‌طور خود صفات نیز از یکدیگر جدا نیستند و حکم به تغایر آن‌ها با وجود وحدت آن‌ها در نفس الامر، مانند حکم عقل است به مغایرت وجود و ماهیت یا هم‌چون بین جنس و فصل، در حالی که در عالم واقع فقط وجود است.

منابع

- 1- قرآن کریم
- 2- سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات امیر المؤمنین، قم، ۱۳۸۷.
- 3- آشتیانی، سید جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص‌الحکم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۰.
- 4- ابن‌ترکه، صائن‌الدین علی بن محمد، تمهید القواعد، مقدمه و تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، پیشگفتار سید حسن نصر، انتشارات فلسفه ایران، بی‌جا، ۱۳۹۶ق.
- 5- ابن سینا، بوعلی، التعليقات، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، ۱۳۷۹.
- 6- ابن سینا، بوعلی، الهیات نجات، ترجمه سید یحیی یربلی، چاپ اول، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
- 7- ابن عربی، فتوحات مکیه، باب ۷۳، ترجمه و تعلیق و مقدمه محمد خواجوی، چاپ اول، انتشارات مولا، ۱۳۸۲.
- 8- الجاحظ، رسائل، بیروت، دارالمکتبه الهلال، بی‌تا.
- 9- جوادی آملی، عبدالله، ریحیق مختوم شرح حکمت متعالیه، ج ۹، نوبت چاپ چهارم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- 10- صدرالدین، محمد شیرازی، اسفار، ج ۱، انتشارات سلیمانزاده، چاپ چهارم، قم، ۱۳۹۰.
- 11- صدرالدین، محمد شیرازی، اسفار، ج ۲، انتشارات سلیمانزاده، چاپ چهارم، قم، ۱۳۹۰.
- 12- صدرالدین، محمد شیرازی، اسفار، ج ۶، انتشارات سلیمانزاده، چاپ چهارم، قم، ۱۳۹۰.
- 13- صدرالدین، محمد شیرازی، شواهد الربوبیه، ترجمه جواد مصلح، سروش، تهران، ۱۳۶۶.
- 14- صدر الدین، محمد شیرازی، مبدأ و معاد، ترجمه احمد حسینی اردکانی، چاپ دوم، چاپ معراج، ۱۳۸۱.
- 15- صدر الدین محمد شیرازی، مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجوی، چاپ اول، انتشارات مولی، ۱۳۶۳.
- 16- قونوی، صدرالدین، اعجاز البیان فی تفسیر ام‌القرآن، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.

۱۳۰ / نشریه جستارهایی در فلسفه و کلام، سال پنجاه و پنجم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۱۱

۱۷-قونوی، صدرالدین، رساله النصوص، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، چاپ اول، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۸- قیصری، داوود، رسائل قیصری، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۷۵.

۱۹- قیصری، داوود، شرح فصوص حواشی جلوه، چاپ اول، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.

۲۰- قیصری، داوود، شرح قیصری بر فصوص الحکم، ترجمه محمد خواجهوی، چاپ اول، انتشارات مولی، ۱۳۸۷.

۲۱- قیصری، داوود، مقدمه شرح قیصری بر فصوص الحکم، تهران، چاپ اول، انتشارات حکمت، ۱۳۸۷.

۲۲- یزدان پناه، بدالله، مبانی و اصول عرفان نظری، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۸۸.